

الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد «نظم موازنه محور»

دکتر علیرضا رضایی*

چکیده

موضوع نظریه روابط بین‌الملل، حل کردن روابط بین‌الملل یا سامان دادن به آن در پرتو مسأله نظم است. به همین جهت می‌توان علم روابط بین‌الملل را به‌عنوان علم مطالعه نظم سیستمی تعریف کرد. در بحث از نظم بین‌المللی می‌بایست بین «تقاضا برای نظم» و «عرضه نظم» تمایز قائل شویم، چرا که بسیاری از بازیگران نظام بین‌الملل بیش از آنکه در ایجاد سازوکارهای نظم بین‌المللی دخیل باشند، به‌عنوان متقاضی نظم بین‌المللی عمل می‌نمایند. همچنین شایان ذکر است که در بحث بازیگران نظام بین‌المللی، نظم بیش از آنکه متکی بر افراد و بازیگران غیردولتی باشد، متکی بر دولت‌ها است. نقش و جایگاهی که قدرت‌های بزرگی نظیر ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه و اتحادیه اروپا در عرضه نظم در عرصه نظام بین‌الملل ایفا می‌کنند، حائز اهمیت می‌باشد. این نوشتار بر آن است تا به بررسی این نکته بپردازد که الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد چیست؟ در پاسخ به این پرسش و در چارچوب ابعاد چهارگانه نظم بین‌المللی، الگوی روسیه از نظم بین‌المللی را در قالب مفهوم «نظم موازنه محور»، یعنی ایجاد موازنه سیاسی- نظامی قدرت، تحلیل خواهیم کرد.

کلید واژه‌ها

نظم بین‌المللی، روسیه، هژمونی آمریکا، نظم موازنه محور، رئالیسم، نظام بین‌الملل پساجنگ سرد

* عضو هیات‌علمی و استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاداسلامی واحد همدان

مقدمه

نظام بین‌الملل جنگ سرد بر مبنای ساختار دوقطبی ایالات متحده و شوروی بنا شده بود و تجزیه و تحلیل رویدادهای مهم بین‌المللی بر اساس نوع تعامل یا تقابل این دو ابرقدرت امکان‌پذیر بود. شوروی در سراسر دوران جنگ سرد تلاش نمود که موازنه قدرت را در برابر ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل حفظ نماید. رقابت دو ابرقدرت برای کسب نفوذ بیشتر در جهان و رقابت‌های تسلیحاتی تنها بخشی از این فعالیت‌ها بود. نظام بین‌المللی مبتنی بر محور شرق و غرب، به تقسیم جهان و به‌ویژه اروپا پرداخت. طرح مارشال و پیمان ناتو در طرف غرب و طرح کمکون و پیمان ورشو در طرف شرق تلاش‌های در جهت ایجاد نوعی موازنه قدرت میان دو ابرقدرت در عرصه نظام بین‌الملل جنگ سرد بودند اما سوء عملکرد نظام اقتصادی سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی، جامعه شوروی را با بحران سیستمیک و خیمی روبرو ساخت، که در نهایت رهبران شوروی را مجبور به ایجاد تغییرات اساسی کرد، تغییراتی که کم‌کم در کنار دیگر عوامل زمینه‌های فروپاشی شوروی و بلوک شرق را در عرصه نظام بین‌الملل فراهم ساخت.

در دوره انتقالی پس از فروپاشی ساختار دو قطبی جنگ سرد، مباحث فراوانی در مورد ماهیت و آینده ساختار نظام بین‌الملل در محافل آکادمیک مطرح شده است. نظام تک‌قطبی، نظام سلسله‌مراتبی و نظام یک-چندقطبی از جمله مفاهیمی بود که برای تبیین وضعیت موجود و چشم‌انداز نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفت. به همین جهت یکی از ویژگی‌های اصلی نظم پساجنگ سرد و پسایازده سپتامبر، دغدغه آن درباره ساختار نظام بین‌المللی معاصر می‌باشد که در قالب آن چگونگی توزیع قدرت میان قدرت‌های بزرگ مطرح می‌گردد. آنچه که تقریباً اجماعی کلی درباره آن وجود دارد این است که یکی از عوامل تعیین‌کننده و اصلی نظم موجود، مربوط به نقش محوری ایالات متحده آمریکا و تمایل این کشور به مداخله در روند کلی حفظ نظم در نظام بین‌الملل معاصر است. این نظم که آن را «نظم هژمونیک» می‌نامیم، مبتنی بر یکجانبه‌گرایی آمریکاست (Brooks & Wohlforth, 2011: 34-39).

نظم هژمونیک دارای مشخصات زیر است:

الف) قدرت هژمون در نظام بین‌المللی در موقعیت اقتصادی برتری قرار دارد و دارای غالب منابع مادی است؛

ب) قدرت هژمون بر اساس منافع خودخواهانه اش، در پی تأمین منافع امنیتی، اقتصادی و ایدئولوژیکی خودش می‌باشد؛

ج) با توجه به برتری هژمون در زمینه نظامی و اقتصادی نسبت به سایر دول در نظام بین‌المللی، به تنهایی بزرگترین قدرت در این نظام است و بنابراین نظام بین‌الملل بر محور قطبیت آن می‌باشد؛

د) قدرت هژمون به‌طور هدفمند، برتری قدرت خود را به‌منظور ثبات نظام بین‌المللی اعمال می‌کند؛

ه) اگر نظامی هژمون محور شود، عملکرد سیستم مانع از بروز آنارشی شده و ساختار سلسله‌مراتبی در آن شکل می‌گیرد.

و) قدرت هژمون در این نظم تلاش می‌کند اهداف خود را در ابتدا در قالب ایده‌ها طرح و سپس با توجه به بازخورد مثبت و منفی آن، عملیاتی سازد (لاین، ۱۳۸۶: ۱۶۳).

یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد مهمترین چالش ساختاری نظام بین‌الملل پساجنگ سرد می‌باشد. این یک‌جانبه‌گرایی، به سبب نبود توازن قوا میان قدرت‌های بزرگ، پیامدهایی را برای ایجاد نظم در بستر نظام بین‌المللی به‌دنبال داشت. اندیشهٔ یک‌جانبه‌گرایی گویای این موضوع است که آمریکا در رویارویی با مسائل بین‌المللی و جهانی، بر راه‌حل‌های یکسویه، فنی و نظامی تأکید بیشتری خواهد داشت، تا راهکارهای سیاسی همکاری‌جویانه و مبتنی بر چندجانبه‌گرایی. در نتیجه پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد، این کشور سعی نمود جهت گسترش هژمونی‌اش در نظام بین‌الملل، نسبت به برداشت خود از برخی از معاهدات، رژیم‌های بین‌المللی، قواعد حقوق بین‌الملل و... که میراث ساختار نظام بین‌الملل جنگ سرد بود، تجدید نظر نماید. استدلال‌اش هم این بود که این موارد در شرایط جدید نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جدید و متفاوت باشد. دنیای جدید نیاز به قوانین و معاهدات جدید دارد، به شرط آنکه هژمونی ایالات متحده آمریکا را محدود و مقید نکند که این تفکر برگرفته شده از تفکر یک‌جانبه‌گرایانه ایالات متحده در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد بود (Brzezinski, ۲۰۰۵: ۱۱۹-۱۲۰). در برابر این تلقی ایالات متحده آمریکا از نظم بین‌المللی، سایر قدرت‌ها به‌ویژه روسیه با یک احساس نوستالوژیک نسبت به دوران جنگ سرد تلاش‌اش بر آن است که تلقی مذکور از نظم بین‌المللی را برنتابد. به همین

جهت در پی بازسازی چهره ابرقدرتی گذشته خود در برابر ایالات متحده آمریکا در قالب نظم موازنه محور است (Held&Archibugi, ۲۰۰۴:۴۴-۴۹).

در این مقاله تلاش برآنست تا نخست، ضمن توضیح جایگاه روسیه در عرصه نظام بین‌الملل کنونی، نوع تعامل یا تقابل‌اش با هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌المللی را بررسی شده و در نهایت مشخصات الگوی مدنظرش از نظم بین‌المللی در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد تبیین گردد.

گفتار اول: جایگاه روسیه در عرصه نظام بین‌الملل پساجنگ سرد

دولت شوروی به لحاظ داخلی، به‌رغم ادعاهای خود در انقلاب اکتبر، نتوانست به بسیاری از آنها جامه عمل بپوشاند. ابعاد بزرگ سقوط اقتصادی شوروی تا بعد از فروپاشی‌اش مشخص نگردید. بعد از فروپاشی روشن شد که اقتصاد شوروی حتی پیش از فروپاشی، با یک کاهش رشد درازمدت روبه‌رو بود. این فشار اقتصادی، در کنار نبود مشروعیت سیاسی و ظهور دوباره مشکل ملیت‌ها، با تشدید یکدیگر فروپاشی را برای این ابرقدرت بدنبال داشت. یک اقتصاد سست در کنار یک ایدئولوژی سیاسی به همان مقدار سست، گلاسنوست و پروسترویکا را به‌عنوان یک راهکار جهت دگرگونی سیاسی و اقتصادی مطرح کرد (کندی، ۱۳۷۴:۳۰۶) از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رهبران روسیه سعی دارند تا ضمن ایجاد دولتی قدرتمند در داخل و سرو سامان دادن به مشکلات مذکور، در عین حال جایگاه بین‌المللی این کشور را در عرصه نظام بین‌الملل بهبود بخشند. البته وانهادن ایدئولوژی، ماموریت‌ها، جایگاه و نقش پیشین -که میراثی روان شناختی به جا گذاشته و نمی‌توان یک شبه از آن گریخت- و ناتوانی در جایگزینی یک وضعیت مناسب و باثبات در دوره جدید، برای دولت روسیه یک بحران هویتی پدید آورده که حتی رجوع به پیشینه‌تزاری، گسترش‌گرایی سرزمینی آن و نگرش جهانی شوروی (در مراحل طی چند سال گذشته) کمکی به شکل‌گیری و تثبیت یک، هویت جدید تا سال‌ها نکرد. صحنه سیاست خارجی روسیه بعد از فروپاشی شوروی شاهد مبارزه سه گروه فکری اصلی می‌باشد:

الف) لیبرال‌ها؛ این عده از سیاست خارجی غربگرایانه روسیه که مبتنی بر روابط نزدیک با ایالات متحده و متحدانش باشد و همچنین تلاش‌هایی در جهت اصلاح و خصوصی‌سازی اقتصاد روسیه حمایت می‌کنند. رهبری این گروه را گریگوری یاولینسکی بر عهده دارد.

ب) اوراسیا گرایان؛ این گروه از سیاست خارجی با تأکید بر کشورهای اوراسیا حمایت می‌کردند. آنها داشتن روابط خوب با کشورهای خاورمیانه از جمله اسرائیل و ایران و همچنین چین را همچون دیگر مناطق جهان مورد تأکید قرار می‌دهند. آنها در سیاست داخلی به دنبال اصلاحات‌اند، اما فرآیند خصوصی‌سازی بسیار آهسته‌تری را همراه مدیریت مطلوب‌تر مورد حمایت قرار می‌دادند.

ج) ملی‌گرایان؛ این عده ترکیبی از ناسیونالیست‌های افراطی و کمونیست‌های تندرو بودند. این گروه از دولت می‌خواستند تا به‌عنوان یک قدرت مهم در عرصه نظام بین‌الملل عمل نموده و یک رهیافت منازعه‌جویانه را با ایالات متحده، که از نظر آنها دشمن اصلی روسیه بود بپذیرد. آنها بر از سرگیری روابط با متحدان سابق مسکو در خاورمیانه همچون عراق و تقویت روابط با ایران تأکید می‌کنند. آنها از برقراری سلطه مجدد مسکو در «خارج نزدیک»^۱ (جمهوری‌های سابق شوروی که ۲۵ میلیون روسی هنوز در آنجا زندگی می‌کنند) حمایت می‌کنند. رهبری این گروه را ژیرونوفسکی بر عهده دارد (فریدمن، ۱۳۸۱: ۳۸۲).

در دوره ریاست جمهوری بوریس یلتسین که دوره پس از فروپاشی تا ژانویه ۲۰۰۰ را شامل می‌شود، روسیه علی‌رغم تلاش در جهت بازسازی موقعیت‌اش در نظام بین‌المللی، به دلایل مختلف در این راه ناکام بود. یکی از این دلایل را می‌توان تضاد گروه‌های درگیر در عرصه سیاست خارجی قلمداد نمود، به گونه‌ای که نشریه کمرسانت^۲ روسیه در تفسیری انتقادآمیز می‌نویسد: «امروزه غیرممکن است که سیاست خارجی و سیاست اقتصادی خارجی یکپارچه‌ای را دنبال کنیم، چرا که نخبگان سیاسی و اقتصادی روسیه، از جمله نخبگان حاکم، نه تنها به هم پیوسته و متحد نیستند، بلکه به گروه‌ها، دسته‌ها و دسته‌بندی‌های متخاصم و رقیب تقسیم شده‌اند و آشکارا با یکدیگر مبارزه می‌کنند. حماقت خواهد بود اگر شرکای خارجی ما در هر نوع گفتگویی با مسکو از این شرایط سوء استفاده نکنند» (همان، ۳۸۴) سیاست خارجی روسیه را در این دوره مفاهیم متضاد و متناقضی هدایت می‌کند. از یک طرف بلندپروازی‌های قدرت بزرگ بودن سبب رشد تفکرات ضدغربی می‌شود و از طرف دیگر این ترس وجود دارد که مخالفت با غرب و کشورهای پیشرفته منجر به انزوای هر چه بیشتر روسیه شود. به همین جهت سیاست خارجی روسیه حالت سینوسی دارد. مثلاً بوریس یلتسین که استحکام قدرت

۱- Nearabroad

۲- Kommersant

سیاسی خود را پس از بمباران پارلمان این کشور و کشتار مخالفان خود مدیون حمایت غرب به خصوص آمریکا می‌داند، غرب را دوست استراتژیک و متحد بالقوه مسکو می‌داند. از طرف دیگر در سال‌های بعد با حمله ناتو به یوگسلاوی احتمال درگیری روسیه و ناتو افزایش یافت (کوزیروف، ۱۳۷۴: ۱۳). به همین جهت ریاست جمهوری بوریس یتسین و ضعف وی سبب تقویت گروه‌های فشار ضدغرب گردید. سیاست خارجی‌ای که بعد از فروپاشی تمایل به طرفداری شدید از غرب بود، در اواخر دهه ۹۰ به سوی گرایش‌های تند ملی‌گرایی ضدغربی سوق پیدا کرد. این مورد را در سند دکترین نظامی امنیتی روسیه که در آوریل سال ۲۰۰۰ منشر شد می‌توان مشاهده نمود. در این سند نادیده گرفتن منافع روسیه در حل مسائل امنیتی بین‌المللی و مخالفت با تقویت روسیه به‌عنوان یکی از مراکز با نفوذ جهان چندقطبی، به‌عنوان یکی از تهدیدات اساسی خارجی طرح شد. همچنین لشگرکشی نیروهای خارجی (بدون مجوز شورای امنیت) به خاک کشورهای مجاور و دوست روسیه، در کنار ایجاد بلوک‌ها و اتحادیه‌های نظامی علیه امنیت نظامی روسیه و متحدان آن، به‌عنوان دیگر تهدیدات اساسی خارجی طرح شد (موسوی، ۱۳۸۲: ۶۸۳).

ایگور ایوانف وزیر خارجه روسیه در کتاب «دیپلماسی جدید روسیه: ده سال سیاست خارجی» بر آنست که تغییرات ناشی از تحولات جهانی و فروپاشی شوروی سابق سبب سردرگمی نخبگان و مردم روسیه نسبت به جایگاه خود در عرصه تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی شده بود. اما با روی کار آمدن پوتین، بازنگری در اصول سیاست خارجی روسیه به لحاظ نظری پایان یافت. در زمینه جلوگیری از مشکلات و معضلات بشری در قرن بیست و یک، روسیه مدل نظم جهانی چندقطبی را مطرح نموده و این اندیشه شعار نیست و فلسفه حیات بین‌المللی است که بر مبنای واقعیت‌های عصر جهانی شدن استوار است. جهان چند قطبی در راستای حفظ منافع روسیه و همکاری بین‌المللی و عدم درگیری با غرب پیش برده خواهد شد. ضمن آنکه دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی روسیه قطعاً تقویت خواهد شد (Rumer & Wallander, ۲۰۰۳: ۹۰-۹۳).

بن‌بست سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۰، تغییر استراتژی بین‌المللی روسیه را ضروری می‌نمود. این بود که با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین، کرملین این پیغام را به غرب داد که در صدد کاهش تنش‌ها با غرب است. پوتین در نخستین سخنرانی خود در ژانویه ۲۰۰۰، روسیه را در آستانه یک آینده درخشان در عرصه داخلی و بین‌المللی دانست و به مردم روسیه شفافیت، ثبات را وعده داد. او برای آینده روسیه اهدافی چون احیای روسیه به‌عنوان یک قدرت

بزرگ و رفاه و افزایش تولید ناخالص داخلی را مورد تأکید قرار داد. در این راستا دیدار ژوئن ۲۰۰۱، پوتین و بوش تأثیر مثبتی بر روابط آمریکا و روسیه بر جای گذاشت، اما اصلی‌ترین عامل بهبود روابط مبارزه با تروریسم بود (فدروف، ۲۱:۱۳۸۲). بسیاری از سیاستمداران روسیه از سیاست‌های پوتین در جهت تقویت روابط با غرب حمایت نمودند. پوتین در عرصه سیاست در روسیه کاری بیش از رهایی کشورش از هرج و مرج اقتصادی که به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی پیش آمد، انجام داد. او پس از عملی کردن ایده ملی کردن صنعت انرژی از طریق کمپانی‌های زیر کنترل دولت، قدرت اقتصادی را به سود سیاست خارجی وارد میدان کرد.

در سال ۲۰۰۵ روسیه، با رسیدن به مقام دومین تولیدکننده انرژی جهان ایالات متحده را غافلگیر کرد. درآمد نفت روسیه اکنون به ۶۷۹ میلیون دلار در روز رسیده است. کشورهای اروپایی، مجارستان، لهستان، آلمان و حتی بریتانیا وابسته به نفت روسیه هستند. روسیه همچنین بزرگ‌ترین تولیدکننده گاز طبیعی در این سیاره است. سه چهارم گاز صادراتی این کشور به ۲۷ عضو اتحادیه اروپا صادر می‌شود. بلغارستان، استونی، فنلاند و اسلواکی صد درصد گاز مورد نیاز خود را از روسیه می‌گیرند و ترکیه ۶۶ درصد، لهستان ۵۸ درصد، آلمان ۴۱ درصد و فرانسه ۲۵ درصد نیاز خود را. گازپروم - کمپانی دولتی روسیه - بزرگ‌ترین ذخیره گاز جهان را در اختیار دارد و در ۱۶ کشور عضو اتحادیه اروپا سرمایه‌گذاری کرده است. در سال ۲۰۰۶ ذخایر ارزی روسیه ۱۲ میلیارد بیش از سال ۱۹۹۹ شد. لذا تعجیبی ندارد که پوتین منشور انرژی پیشنهادی غرب در جولای ۲۰۰۷ در پایان ملاقات سران گروه جی ۸ در سن پترزبورگ رد کند (هیرو، ۹:۱۳۸۶).

افزایش ذخایر ارز خارجی، موشک‌های بالستیک جدید و برقراری پیوندی نزدیک‌تر با چین - که در حال شکوفایی و رونق است - و اجرای یک مانور نظامی مشترک با آن کشور در آگوست ۲۰۰۵ به پوتین این توانایی را بخشیده است که با همتای خود جورج دبلیو بوش به‌عنوان قدرتی مساوی روبه‌رو شود (همان، ۹). روسیه در سال ۲۰۰۶ برای نخستین بار ریاست گروه جی ۸ را بر عهده گرفت. پس از سال‌ها همکاری نزدیک و تلاش‌های بسیار، رویای روسیه محقق شد و این کشور رئیس باشگاه گول‌های صنعتی جهان شد. «سیاست خارجی عمل‌گرایانه پوتین با کسب اجماع و انسجام در عرصه داخلی، در محافظت با نظام تک قطبی و با اعتقاد به مغایرت آن با منافع ملی جهت‌دهی شده بود. وی در سخنرانی خود در فوریه ۲۰۰۷ نظام تک قطبی توسط آمریکا را غیر قابل پذیرش دانسته و بر چندجانبه‌گرایی مبتنی بر پذیرش روسیه

به‌عنوان یک قدرت واقعی تأکید کرد. هدف نهایی روسیه از این مسأله، مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا و تبدیل روسیه به یکی از مراکز قدرت مستقل در دنیای چندقطبی بوده است. در تفکر چندجانبه‌گرایی، با رویکرد عمل‌گرایانه و با هدف توسعه اقتصادی، همگرایی با اروپای بزرگ‌تر، عدم تقابل، توقف موضع‌گیری مخالف علیه ناتو و همکاری نزدیک با آمریکا در مقابله با تروریسم مورد تأکید قرار گرفته است» (نوایی، ۱۳۸۷: ۴۵).

در ماه مارس ۲۰۰۸ دیمتری مدودف جانشین پوتین در روسیه شد و پوتین هم به‌عنوان نخست‌وزیر فعالیت خود را در عرصه سیاست در روسیه تداوم بخشید. بسیاری برآنند که مدودف نیز یک پوتین کوچک و تداوم بخش همان سیاست‌ها در عرصه داخلی و دیپلماسی روسیه است. وی در چارچوب همان سیاست چندجانبه‌گرایی مبتنی بر رویارویی با نظام تک‌قطبی به گسترش روابط خود با سایر قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل اقدام نمود. وی ضمن گسترش روابط با کشورهای اروپایی، از جمله آلمان، برآنست که پکن می‌تواند متحد خوبی جهت به چالش کشاندن تفکر نظام هژمونیک آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل باشد. این اتحاد که قبلاً نیز در چارچوب پیمان شانگهای تقویت شده بود، به‌نظر روسیه می‌تواند رویای تک‌قطبی بودن جهان را با چالش جدی روبه‌رو کند. به همین جهت در ژوئن ۲۰۰۸ سفری به چین داشت که در این سفر ضمن تأکید بر ضرورت تقویت و توسعه همکاری‌های پکن-مسکو، توافق‌نامه‌هایی در زمینه غنی‌سازی اورانیوم، صادرات و واردات نفت، تکنولوژی‌های هواپیمایی و... داشتند که منجر به قرارداد احداث خط لوله مشترک نفت و گاز بین روسیه و چین و امضای قرارداد هسته‌ای یک و نیم میلیارد دلاری میان آنها شد. بررسی مناسبات دوجانبه، امضای اسناد جدید همکاری، افزایش اعتماد سیاسی و تلاش در جهت همسو نمودن واکنش‌ها نسبت به مسائل بین‌المللی از جمله دستاوردها این سفر بود (بهشتی‌پور، ۱۳۸۷: ۳۷) بخش عمده‌ای از نقش و جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل کنونی به نحوه تعامل یا تقابل‌اش با ایالات متحده آمریکا باز می‌گردد که در قسمت بعد آن را بررسی می‌نمائیم.

گفتار دوم: روسیه و هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل

روسیه کشوری بود که همگام با ایالات متحده آمریکا به انرژی اتمی دست یافت و سلاح‌های هسته‌ای را ساخت و نخستین کشوری بود که به فضا راه یافت، ولی فروپاشی نظام کمونیستی حاکم بر آن، نزدیک به یک دهه این کشور را از داشتن یک استراتژی منسجم در عرصه نظام

بین‌الملل باز داشت (Sorensen, ۲۰۰۴:۵). در راستای مسأله مذکور، روند رفتارهای بین‌المللی روسیه در مورد ایالات متحده، با وجود خط باریکی از تداوم (همانند حرکت تدریجی از آرمانگرایی به سمت عملگرایی) با تغییراتی اساسی درگیر بوده است. این سیر تحول را می‌توان به سه دوره تقسیم‌بندی نمود. در دوره نخست، غرب کاملاً به‌عنوان شریک استراتژیک مطرح می‌گردد، این دوره سال‌های بین ۹۳-۱۹۸۷ و حکومت میخائیل گورباچف را شامل می‌شود. در دوره دوم، شاهد رقابت میان آمریکا و روسیه و آنچه از آن تحت عنوان جنگ سرد جدید نام می‌برند هستیم. این دوره، سال‌های بین ۲۰۰۰-۱۹۹۳ را شامل می‌شود که بوریس یلتسین ریاست جمهوری روسیه را بر عهده داشت. در این دوره به‌طور صریح از غرب به‌عنوان تهدید نظامی یاد می‌شود. دوره سوم، که سال‌های بین ۲۰۰۹-۲۰۰۱ را شامل می‌شود، شاهد همکاری میان روسیه و آمریکا در برابر تهدید مشترک تروریسم هستیم. هر چه از حادثه یازده سپتامبر فاصله می‌گیریم، موارد زیر بیشتر در دستورکار سیاست خارجی روسیه در قبال ایالات متحده و غرب در عرصه نظام بین‌الملل قرار می‌گیرد. مخالفت با تک‌قطبی شدن نظام بین‌المللی، اتحاد استراتژیک با کشورهای آسیایی، مخالفت با گسترش ناتو، مخالفت صریح با استقرار سپر دفاع موشکی در چک و لهستان، تلاش برای حفظ همگرایی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع با روسیه، دور ساختن نفوذ غرب از آن مجموعه و مداخله در بحران‌های این منطقه از جمله بحران گرجستان، از مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست خارجی روسیه در این دوره است (کرمی، ۱۳۸۴:۸۵).

در دوره نخست، که از آن تحت عنوان دوره همکاری میان آمریکا و روسیه نام بردیم، این اندیشه در میان دولتمردان روسی، بویژه میخائیل گورباچف رشد یافت که ایالات متحده دیگر دشمن استراتژیک نیست، بلکه به آن به‌عنوان یک حریف یا رقیب نگریسته می‌شد. گورباچف در نگرش سیاسی نوین خود بر این اعتقاد بود که جنگ هسته‌ای نمی‌تواند راه و وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف سیاسی، اقتصادی، عقیدتی و یا هر هدف دیگری باشد. تلاش برای به دست آوردن برتری نظامی امری غیر منطقی است. وی ضمن تأکید بر غیر قابل تفکیک بودن امنیت، برآن بود که «تنها پایه و اساس محکمی که می‌توان برای امنیت در نظر گرفت، به رسمیت شناختن منافع تمامی انسان‌ها و کشورها و برخورداری از حق برابر و مساوی در امور بین‌الملل می‌باشد. امنیت هر ملتی بایستی در کنار امنیت تمامی اعضای جامعه جهانی تأمین گردد. لذا دشمنان (آمریکا و شوروی) می‌بایستی با یکدیگر متحد شده و با همکاری یکدیگر درصدد

دستیابی به امنیت جهانی برآیند» (گورباچف، ۱۳۸۰: ۳۳۳). در همین راستا گورباچف با اجرای طرح بازسازی اقتصادی، موسوم به «پروسترویکا» و با تحولات سیاسی موسوم به «گلاسنوست»، تلاش نمود تا زمینه‌های داخلی بهبود روابط با ایالات متحده را فراهم سازد. وی در راستای همکاری و دوستی با کشورهای اروپای غربی، طرح «خانه مشترک اروپایی» را مطرح ساخت، تا بدین وسیله بتواند فلسفه وجودی ناتو را هم از بین ببرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۹۸). بدین ترتیب در این دوره خوش‌بینی زیادی نسبت به همکاری با آمریکا و غرب وجود داشت و مشارکت استراتژیک با غرب و عضویت و همکاری با نهادهای سیاسی امنیتی غرب در اولویت قرار داشت. این دوره با اولویت یافتن مسائل اقتصادی و تأکید بر امنیت مشترک، قدرت نظامی بی‌اهمیت شده و مفاهیمی چون صلح دموکراتیک و همبستگی دموکراتیک جایگزین شد و غرب در دکترین نظامی روسیه، از فهرست تهدیدات خارج شد (موسوی، ۱۳۸۲: ۶۷۹).

دوره دوم که مصادف با ریاست جمهوری یلتسین بر روسیه است و سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۳ را شامل می‌شود، همواره تلاش‌هایی صورت گرفت تا ضمن ایجاد یک دولت قوی در داخل، نقش و جایگاه روسیه در عرصه نظام بین‌الملل و در برابر ایالات متحده آمریکا تقویت گردد. اما بوریس یلتسین در نیل به این اهداف چندان موفقیتی نداشت. علل عدم تحقق اهداف مذکور را هم باید در فساد بیش از حد نخبگان، که اغلب از رجال سیاسی و نزدیکان یلتسین بودند و تمایلات ناسیونالیستی در روسیه دانست. به عبارت بهتر یلتسین تنها بر بخشی از شرایط سیاسی کشور تسلط کامل داشت و بخش اقتصادی کاملاً در اختیار مافیای اقتصادی این کشور بود (خبیری الف، ۱۳۸۰: ۷۳). در این دوره با اولویت یافتن دوباره مسائل امنیتی و نظامی و تأکید بر امنیت خوداتکا، قدرت نظامی به‌عنوان یک ابزار معتبر در روابط میان دو کشور مورد توجه قرار گرفت. با قرار گرفتن غرب در فهرست تهدیدات امنیتی، تصریح بر ضربه نخست هسته‌ای و کاهش آستانه به‌کارگیری آن جنگ‌افزار، بار دیگر احیا شد. و این کشور دریافت که محیط بین‌المللی برای امنیت روسیه می‌تواند تهدیدزا باشد و با ایده اتکا به غرب نمی‌توان مشکل امنیت ملی روسیه را حل نمود. در این راستا بود که با حمله ناتو به یوگسلاوی، همکاری روسیه با ناتو متوقف شد و ناتو خطری برای امنیت روسیه قلمداد گردید (موسوی، ۱۳۸۲: ۶۸۲). بسیاری تشکیل سازمان همکاری شانگهای^۱ را هم در راستای رویارویی با جهان تک‌قطبی با

۱- Shanghai Cooperation Organization (SCO)

هژمونی ایالات متحده آمریکا قلمداد می‌کنند در ۲۶ آوریل سال ۱۹۹۶ و در شهر شانگهای چین پنج کشور: روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان با هدف تقویت اعتماد متقابل و خلع سلاح در طول مرزهای طولانی یکدیگر، سازمانی به نام «شانگهای ۵» را تاسیس کردند. در ادامه روند فوق، در سال ۱۹۹۷ سران دولت‌های یاد شده در ملاقات‌هایشان در دو نشست خود در شهرهای شانگهای و مسکو، با هدف ارتقای سطح امنیت نظامی و کاهش نیروی نظامی در مناطق مرزی خود، دو سند را امضا نمودند، لیکن در خلال نشست‌های سالانه و منظم سران، بتدریج موضوعات مورد علاقه از امنیت مرزها به همکاری‌های سودمند در بخش‌های سیاسی، امنیتی، دیپلماتیک، اقتصادی و تجارت گسترش یافت. در پنجمین اجلاس سران در شانگهای چین (۱۵ ژوئن ۲۰۰۱) کشورهای عضو شانگهای، با پذیرش عضویت جمهوری ازبکستان به‌عنوان یکی از ۶ بنیان‌گذار اولیه، با امضای بیانیه‌ای، تشکیل سازمان همکاری شانگهای را اعلام نمودند. در اجلاس سران در سن‌پترزبورگ (ژوئن ۲۰۰۱) نیز ساختار سازمانی‌اش مورد تصویب قرار گرفت که در آن تشکیلات حقوقی، سیاسی، اصول و اهداف سازمان پیش‌بینی شده است (ولی‌زاده، ۱۳۸۷: ۵۲).

دوره سوم (۲۰۰۹-۲۰۰۱) مصادف با ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین در روسیه است. این دوره که روابط روسیه و ایالات متحده آمریکا پس از وقایع یازده سپتامبر را شامل می‌شود، در ابتدا با همکاری مشترک دو کشور در زمینه مبارزه با تروریسم را شامل می‌شود. بیانیه مشترک دو کشور در ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱، بر فصل جدیدی از همکاری مشترک تأکید می‌کرد. مطالعه متن این اعلامیه ما را به دو نکته اساسی رهنمون می‌سازد: نخست امتیازاتی است که آمریکا به روسیه می‌دهد که شامل نقشی است که آمریکائیان احساس می‌کنند خود دارای آن هستند و حال سعی دارند که روسیه را هم در آن درگیر نمایند از جمله درگیر شدن در مسائل گوناگون جهانی در حد یک بازیگر منطقه‌ای است. به زعم آمریکائیان این مسئله سبب خواهد شد که مسوولیت‌پذیری روس‌ها در مسائل بین‌المللی افزایش یابد. در این راستا آمریکا نظر روس‌ها را برای محدود کردن عراق در مذاکرات محرمانه جلب می‌کند. دوم امتیازاتی است که آمریکای‌ها از روس‌ها می‌گیرند که عمدتاً شامل تثبیت حضور خود در آسیای مرکزی و قفقاز است. در این بیانیه هدف دو کشور در آسیای مرکزی و قفقاز، ثبات، حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی تمام کشورها اعلام می‌شود. موارد مذکور سرفصل نوینی را برای روابط روسیه و آمریکا در قرن بیست

و یکم پیش‌بینی می‌کرد، اما پیشبرد منافع دوطرف در عرصه نظام بین‌الملل، روابط دوجانبه را به گونه‌ای دیگر رقم زد (خبیری ب، ۱۳۸۰: ۴۰).

سیاست خارجی روسیه در این دوره مبتنی بر چهار محور اساسی بود که عبارتند از: الف- استقلال، ب- عمل‌گرایی، ج- اعتماد به نفس و د- مخالفت با هژمونی ایالات متحده آمریکا. پوتین در دوره حیات سیاسی خود دوره‌ای را بدون رویارویی با غرب، سیاست همکاری و در عین حال انتقاد از برخی سیاست‌ها و عملکردهای ایالات متحده پشت سر گذاشت و حتی اجازه داد آمریکا به موقعیت‌های جدید و بی‌سابقه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز دست پیدا کند و در دوره‌ای دیگر ضمن مخالفت صریح با استقرار سیستم‌های دفاع موشکی آمریکا در چک و لهستان و گسترش روابط با سایر قدرت‌های بزرگ نظیر چین و هند، سعی بر تثبیت موقعیت خود در برابر هژمونی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل نمود. در راستای این سیاست، روسیه به کرات یادآور شده است که بلوک‌بندی‌های گذشته از بین رفته و کسی نباید از روسیه انتظار داشته باشد که قطب‌بندی جدیدی شکل بگیرد. روسیه آمریکا را متهم به درست کردن یک قطب‌بندی ایدئولوژیک می‌کند که توان تأمین آن را ندارد و در همه جا ورود این رویکرد باعث وخامت اوضاع شده است.

پوتین در چهل و سومین کنفرانس امنیتی آتلانتیک مونخ در فوریه ۲۰۰۷ سیاست‌های حریف را به چالش کشید و گفت: «ایالات متحده، از هر جهت از مرزهای خود تجاوز کرده است. این امر، در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و آموزش و پرورش سایر کشورها خود را نشان می‌دهد که بسیار خطرناک است». او با محکوم کردن مفهوم «جهان یک قطبی» اضافه کرد: هرچند اصطلاح «جهان یک قطبی» را بشود تزئین کرد و خوب جلوه داد، اما در نهایت توصیف سناریویی است دارای یک مرکز قدرت، یک مرکز اختیارات و یک مرکز تصمیم‌گیری؛ دنیایی است که در آن یک ارباب و یک حاکم بی‌چون و چرا حکم می‌راند. این امر بسیار زیان‌آور است» (هیرو، ۱۳۸۶: ۹). سخنان پوتین به گوش بسیاری از پایتخت‌های آسیایی، آفریقایی و کشورهای آمریکای لاتین خوش نشست. پس از این تغییر روابط بین مسکو و واشنگتن مورد توجه تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران منطقه خلیج فارس که همانند روسیه دارای منابع غنی انرژی است، قرار گرفت. در آوریل ۲۰۰۷ کرملین سند مهمی را در مورد سیاست خارجی خود منتشر کرد. این سند اعلام می‌داشت «افسانه جهان یک قطبی، یکبار و برای همیشه در عراق فرو

ریخت... یک روسیه قدرتمند و متکی به خود جزیی لاینفک از تغییرات مثبت در جهان گشته است» (همان، ۹).

بررسی اقدامات صورت پذیرفته توسط دو کشور در جریان بحران گرجستان در سال‌های اخیر زوایای مختلف تداوم مخالفت روسیه با هژمونی یکجانبه‌گرایانه آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل را بیش از پیش مشخص می‌سازد. در سال ۲۰۰۸ روسیه در جهت مخالفت با گرایش‌های کاملاً غرب‌گرایانه میخائیل ساکاشویلی رئیس جمهوری گرجستان و درخواستش در کنار اوکراین، مبنی بر پیوستن به ناتو (در اجلاس سران ناتو در بخارست)، و همچنین اقدام غرب مبنی بر حمایت از استقلال کوزوو، علی‌رغم مخالفت روسیه، پارلمان روسیه را بر آن داشت تا از دولت روسیه بخواهد استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی را به رسمیت بشناسد. این مسأله سبب ایجاد ناآرامی‌هایی در دو منطقه مذکور گردید. توسل به زور توسط ساکاشویلی در ۷ اوت ۲۰۰۸ سبب شد که روسیه استقلال دو ناحیه مذکور را در تاریخ ۲۶ اوت ۲۰۰۸ به رسمیت بشناسد و به نیروهای گرجستانی حمله نماید. در ۲۸ اوت ۲۰۰۸ ایالات متحده یک ناو جنگی آمریکا را وارد دریای سیاه نمود و چند روز بعد سه ناو دیگر آمریکایی وارد دریای سیاه شد. در تاریخ ۳۰ اوت ۲۰۰۸ دولت روسیه اعلام نمود سفارت خود در تفلیس را تعطیل و متقابلاً با دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی روابط دیپلماتیک برقرار می‌کند. در همین حین وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد اگر گرجستان عضو ناتو شود هرگونه اقدام نظامی روسیه علیه گرجستان با اقدام نظامی ناتو روبرو خواهد شد (امینیان، ۱۳۸۷: ۵) یکی از مهمترین اهداف روسیه از تهاجم نظامی به گرجستان را می‌توان مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا دانست که ورود نظامیان گرجستان به منطقه خودمختار اوستیای جنوبی، بهترین فرصت را به روسیه داد تا مخالفت خود را با جهان یک قطبی اعلام کند. نگرانی روسیه از گسترش ناتو به شرق نیز مزید بر علت بود (Efeğyl&Musaodlu, ۲۰۰۶: ۱۰۷).

روسیه نظام بین‌الملل چندقطبی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی را می‌خواهد و اساس عملکرد خود را در این چارچوب مخالفت با یکجانبه‌گرایی در عرصه نظام بین‌الملل می‌داند. روسیه حل مشکلات از طریق مشارکت در ساختارهای بین‌المللی موجود و تقویت آنها را مورد تأکید قرار می‌دهد. روس‌ها دیگر خود را صرفاً به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای نمی‌دانند، بلکه خود را محق می‌دانند که در مدیریت مسائل جهانی و استراتژیک شرکت داشته باشند. در بحث استقرار سپر دفاع موشکی، روس‌ها برآنند که قبل از این که این مسأله تهدیدی علیه روسیه باشد، نوعی دور

زدن روسیه در معادلات بین‌المللی است (Trenin, ۲۰۰۷:۸۹) این بدان معناست که روس‌ها به مشارکت بیشتر در مسائل بین‌المللی و مدیریت امور جهانی معتقدند. امری که در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد کمتر محقق شده است. با توجه به موقعیت روسیه، سیاست این کشور در برابر غرب نمی‌تواند ورود به یک مسابقه تسلیحاتی باشد؛ زیرا این مسأله موجب تنش بسیار و کاهش رشد اقتصادی روسیه خواهد شد.

به لحاظ داخلی، تفاوت‌های اساسی میان نگرش‌ها و رفتارهای مسکو در هر مقطع به نسبت مقاطع دیگر سبب شده تا در سیاست خارجی روسیه در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا، با وضعیتی دگرگون شونده روبرو شویم. از طرف دیگر، سیاست‌های روسیه در عرصه بین‌المللی چندوجهی شده است و از توجه به یک بخش رها شده و ابعاد مختلفی یافته است. توجه به آسیا به‌طور جدی دنبال می‌شود، ارتباط با اروپا و ایجاد فضا و شرایط مساعد برای توسعه اقتصادی، از اهداف دیگر سیاست‌های کلان روسیه است. نکته دیگر، فقدان یک متحد جدی برای روسیه در نظام بین‌الملل است. اگرچه از چینی‌ها به‌عنوان متحد استراتژیک روسیه یاد می‌شود، ولی چین و روسیه در وضعیتی نیستند که بتوانند در برابر غرب، قطب جدیدی را ایجاد کنند. روس‌ها معتقدند که دوران نظم تک قطبی با مشکلات جدی‌ای مواجه خواهد بود، بنابراین جهان به سمت نظام چند قطبی در حرکت است.

گفتار سوم: رئالیست‌ها و نظم موازنه محور

نظم بین‌المللی «تدبیر ترتیبات میان دولت‌هاست^۱ به گونه‌ای که مطالبه جاری برای نظم در حوزه‌های اصلی مورد تاکید را برآورده نماید». به عبارت بهتر نظم بین‌المللی الگویی از فعالیت‌های بین‌المللی می‌باشد که اهداف اساسی جامعه دولت‌ها را حفظ می‌کند. اما نظم بین‌المللی یک پدیده یک بعدی^۲ نیست و هر تدبیری در ترتیبات میان دولت‌ها را هم نمی‌توان نظم بین‌المللی تعریف نمود. بلکه این مسأله متکی بر تقاضای کنونی برای نظم در حوزه‌های اصلی زیر است:

۱- Governing of Arrangements among States

۲- One-Dimensional

- ۱- ایجاد موازنه سیاسی- نظامی قدرت؛
- ۲- کارآمدی نهادهای بین‌المللی در تدبیر امور جهانی (حکومت مداری)؛
- ۳- افزایش سهم ایده‌ها در ایجاد فرهنگ ضد آنارشیک؛
- ۴- تلاش نیروهای اقتصادی سرمایه‌داری جهانی در ایجاد رفاه و پیشرفت همه کشورها (رضایی، ۱۳۸۸: ۴۴).

نظریه‌های نظام‌محور (مانند نئورئالیسم) ضمن آنکه سیاست بین‌الملل را با ارجاع به ساختار نظام بین‌الملل تبیین می‌کنند و در حوزه نخست از ابعاد چهارگانه نظم بین‌المللی قابل تبیین می‌باشند. به‌زعم نظریه‌های نظام‌محور، نظریه‌های تقلیل‌گرا (مانند لیبرالیسم) سیاست بین‌الملل را با رجوع به خصوصیات و تعاملات کارگزاران، که همان دولت‌ها هستند، توضیح می‌دهند و عمدتاً در حوزه دوم از ابعاد چهارگانه نظم بین‌المللی قابل تبیین می‌باشند (ونت، ۱۳۸۴: ۱۸). در این راستا زمانی که ساختار قدرت در سیاست بین‌الملل تغییر می‌یابد، در آن شرایط، امکان همکاری و تعارض‌های جدیدی به‌وجود آمده و الگوی روابط بین‌بازیگران، خارج از ساختار سنتی تنظیم خواهد شد. موازنه قوای مبتنی بر ساختار دوقطبی جنگ سرد، با فروپاشی یکی از دو قطب به هم خورد. دوران پساجنگ سرد عرصه مناسبی برای اجرای مقاصد استراتژیک ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تک قطب باقیمانده فراهم نمود. به همین جهت در مقابل عملکرد ایالات متحده آمریکا «در توزیع قدرت بین‌المللی پس از جنگ سرد... کشورهای ضعیف‌تر مقاومت کرده و سعی در ایجاد برابری در مقابله با کشورهای استیلاجو می‌نمایند... هرگاه دولت‌های نیرومندی ظهور کنند (همانند آمریکا)، کشورهای درجه‌ی دوم (همانند اروپا، چین و روسیه) می‌کوشند تا از راه تشکیل اتحادیه با دیگر کشورهای ضعیف یک سپر حمایتی برای خود ایجاد کنند... آن‌ها از سوی کشورهای ضعیف مورد احترام بوده و احساس امنیت می‌کنند. چنین کشورهایی در شرایطی علیه قدرت هژمون ایجاد اتحادیه می‌نمایند که دارای قدرت دفاعی یا بازدارنده کافی جهت منصرف کردن دشمنان از آغاز حمله از سوی کشور مربوطه باشند» (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۲۶).

هانتینگتون بر آنست که در نظام بین‌الملل کنونی، دو گرایش عمده را می‌توان در سیاست بین‌الملل مورد شناسایی قرار داد؛ یک گرایش مبتنی بر آنست که ایالات متحده آمریکا آشکارا

به دنبال یک نظام بین‌المللی تک‌قطبی به رهبری خود می‌باشد و اغلب عملکردش به گونه‌ای است که گویی این نظام وجود دارد. گرایش دوم قدرت‌های بزرگ خواهان یک نظام چندقطبی است تا بدان وسیله بتوانند منافع ملی خود را بدون هر گونه اعمال محدودیت، زور و یا فشار از سوی قدرت هژمون در اشکال یکجانبه و چندجانبه دنبال کنند. از این منظر آنها «هر گونه اقدام آمریکا به سمت هژمونی جهانی را تهدیدی علیه خود می‌پندارند؛ تهدیدی که قدرت‌های بزرگ را به سمت یک نظام بین‌الملل چندقطبی سوق می‌دهد» (کیانی، ۱۳۸۶: ۹۷). وی چکیده این دو گرایش را شکل‌گیری نظام بین‌الملل یک- چندقطبی می‌بیند. سوای اینکه چه مفهومی را برای توصیف نظام بین‌الملل پساجنگ سرد به کار ببریم، مسأله این است که موازنه و نظم موازنه محور در این نظام، که مبتنی بر هژمونی ایالات متحده آمریکا است چه معنا و مفهومی دارد و چگونه ایجاد می‌گردد؟ در پاسخ به این پرسش، نخست بایستی به این نکته اشاره نمایم که دولت‌ها زمانی درصدد موازنه بر می‌آیند که قدرت در جایی بیش از اندازه متمرکز شده باشد، زیرا نامتقارن بودن قدرت، دولت‌های ضعیف‌تر را در معرض خطر سلطه دولت‌های قدرتمندتر قرار می‌دهد. این گفته هم که هنوز هژمونی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل تداوم دارد، به معنای عدم شکل‌گیری رفتاری موازنه طلبانه از سوی دولت‌های دیگر نیست، زیرا نباید تلاش برای موازنه را (که خود یک رفتار در سطح کشوری محسوب می‌شود) با دستیابی عملی به موازنه (که یک پیامد نظام مند محسوب می‌شود) اشتباه گرفت. دوم آنکه، نظم موازنه محور در دوران معاصر را می‌توان در دو محور مطرح و بررسی کرد:

الف) نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت؛ که درصدد استفاده از قدرت نظامی، اتحادها یا هر دوی آنها، برای متوقف ساختن قدرت هژمونی می‌باشد؛ در این نظم دولت‌ها با وارد شدن به محور ضد هژمونیک، از اینکه از سوی قدرت هژمون مورد حمله قرار گیرند ترسی ندارند. بنابراین توانایی‌های نظامی‌شان را تقویت نموده و آن را برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل به حداکثر می‌رسانند. به عبارت بهتر دولت‌ها سعی می‌کنند با استفاده از ساختارهای نظامی (موازنه درونی) یا از طریق شرکت در ائتلاف‌های ضد هژمونیک (موازنه بیرونی) و یا هر دو، دولت‌های قوی‌تر را مهار سازند (Stephanm, ۲۰۰۵: ۱۱-۱۲).

ب) نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه نرم؛ که از پیامدهای یکجانبه‌گرایی هژمونیک و از اشکال جدید موازنه است. در این نظم راهبردهایی که جهت محدود ساختن قدرت هژمون به کار برده می‌شود، صلح‌آمیز است، چرا که می‌خواهد از تأثیر مخربی که برتری هژمون می‌تواند

برایش داشته باشد، بپرهیزد. راهبردهایی نظیر استفاده از نهادهای بین‌المللی و دیپلماسی، در کنار تقویت بنیه اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد. البته تقویت بنیه اقتصادی، می‌تواند پایه‌ای برای موازنه سخت در آینده هم باشد (Nye, ۱۹۹۷:۵۴-۵۷).

کنت والتز بر آنست که جنگ سرد با پیروزی ایالات متحده آمریکا، موازنه قوا را به نفع این کشور بر هم زد. در این دوره آمریکا به‌عنوان یک قدرت مسلط ظهور کرد. تعادل بین‌المللی در هم شکسته و شخص توقع دارد بنا به نظریات سیاسی، این تعادل مجدداً برقرار گردد. از جمله نامزدهای مقام ابرقدرتی در آینده، یعنی کسانی که موازنه را ایجاد خواهند کرد روسیه در آینده‌ای دور، و چین در آینده‌ای نسبتاً نزدیکتر، خواهند بود. در حال حاضر، حرکت اجتناب‌ناپذیر از حالت تک‌قطبی به چندقطبی، نه در اروپا بلکه در آسیا مشاهده می‌شود (والتز، ۹۰:۱۳۸۲).

مشخصات نظم موازنه محور

علل بی‌نظمی و جنگ	ساختار نظام بین‌الملل	بازیگران نظام بین‌الملل	فرآیند نظام بین‌الملل	ماهیت نظام بین‌الملل
نبود موازنه قدرت	دولت محوری با توزیع نابرابر قدرت میان دولت‌ها. بازیگران غیردولتی نمایندگان دولت‌ها هستند	دولت‌ها با توانایی‌های نابرابر ولی با وظایف یکسان	بازی با حاصل جمع صفر و تعیین‌کنندگی ساختار در شرایط آنارشیک	حفظ موازنه قدرت جهت بقا و امنیت

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد روسیه در حال پیگیری نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت، در نظام بین‌الملل کنونی و در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا می‌باشد. سیاست روسیه در اوایل دهه نود طرفدار آمریکا بود تا جایی که گسترش ناتو به سوی شرق پذیرفته شد، اما با پایان دهه نود، روسیه شروع به رویارویی بیشتر با آمریکا نمود. روسیه با اقدامات آمریکا به‌ویژه ناتو در یوگسلاوی و مداخله در کوزوو در سال ۱۹۹۹ مقابله نمود. لکن لیبرال‌های روسیه قویاً تمایل به همراهی با ایالات متحده داشته‌اند. کمونیست‌ها و ملی‌گرایان افراطی به سوی موازنه قوا فشار آورده و میانه‌روها به دنبال راهی در میانه بوده‌اند که نه از آمریکا حمایت کنند و نه با آن مخالفت نمایند. با چنین چندگانگی ایدئولوژیکی است که شاهد سیاست خارجی غیرمنسجمی در روسیه هستیم.

البته فاصله ایدئولوژیک از ایالات متحده آمریکا در تبدیل یک تلاش بالقوه معین برای توازن قوا به تلاشی عملی، نقش حیاتی دارد. بنابراین ایجاد یک موازنه بین‌المللی در برابر هژمونی ایالات متحده بستگی به درجه نفوذ لیبرالیسم در حاکمیت کشورهای موازنه‌طلب دارد. در روسیه ضدلیبرال‌ها شامل کمونیست‌ها و ملی‌گرایان، هنگامی که در رأس قدرت قرار گرفته‌اند موازنه‌طلبی را بیش از پیش دنبال نموده‌اند. برای مثال آنها در برابر طرح دفاع موشکی واکنش‌های منفی‌ای نشان داده‌اند چرا که از این منظر، وجود سپر، به شمشیر امکان عرض اندام می‌دهد. در اوایل دهه ۹۰ بوریس یلتسین جای محکمی در اردوگاه لیبرالی داشت و مشاورین لیبرال او نظیر ایگور گایدِر و آندره کوزیرف در اوج قدرت بودند. با شکست اصلاحات اقتصادی، بحران چچن رو به وخامت نهاد و کمونیست‌ها در دوما قدرت پیدا کردند. یلتسین به غیرلیبرال‌هایی مانند الکساندر کورزاکوف^۱، یوگنی پریماکف^۲ و ولادیمیر پوتین قدرت داد. به همین جهت بی‌اعتمادی ضدلیبرالیسم‌های روسی نیز نسبت به ایالات متحده آمریکا تقویت شد.

روسیه با تلاش در جهت رفع مشکلات داخلی، در سطح بین‌المللی هم به دنبال افزایش سایر انواع همکاری‌های امنیتی است تا به این وسیله هژمونی آمریکا را به مبارزه طلبد. این کشور به همراه دیگر کشورهای که تقریباً موضع مشابهی نسبت به نظام بین‌الملل کنونی دارند، در ژوئیه ۲۰۰۱ سازمان همکاری شانگهای را بنیان نهادند. این سازمان در بند دوم از ماده یک اهداف خود، صریحاً بر ایجاد یک نظم بین‌المللی اقتصادی و سیاسی جدید تأکید می‌نماید. روسیه همچنین درصدد افزایش همکاری با هند است و برآنست که ظهور هند به‌عنوان یک کشور نیرومند، توسعه یافته و مستقل در عرصه نظام بین‌المللی به نفع روسیه است، زیرا می‌تواند در ایجاد موازنه در نظام بین‌الملل کمک کند. البته این نکته را نباید فراموش کرد که روسیه اگر بخواهد به یک موازنه‌طلبی موفق در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌المللی دست یابد، می‌بایست وابستگی خود به غرب را از طریق قرار دادن اقتصادش در مسیر اصلاحات و رشد پایدار کاهش دهد. سیاست خارجی روسیه باید در جهت ادغام با اقتصاد جهانی، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی داخلی را تقویت نموده و موجب افزایش استانداردهای زندگی گردد. ضمن آنکه در سطح داخلی رشد لیبرال‌های طرفدار غرب در عرصه سیاست این کشور می‌تواند روند موازنه طلبی این کشور را با ترمزهای ناگهانی روبرو سازد. البته روسیه به جهت تسلط بر استخراج و

۱- Alexander Korzhakev

۲- Yevgeny Primakov

صادرات انرژی در سطح بین‌المللی و منابع غنی انرژی، از ظرفیت‌های بالقوه جهت ایفای نقش در قالب یک ابرقدرت در نظام چندقطبی برخوردار می‌باشد. در همین راستا است که کشورهای اروپایی جهت کاهش وابستگی خود به روسیه اخیراً (ژوئیه ۲۰۰۹) اجرای خط لوله گاز ناباکو از آسیای مرکزی و ترکیه به اروپا را شروع نموده‌اند.

در پایان نکته شایان اهمیت اینست که نظم موازنه محور بیش از آنکه نظری باشد، عملی و مفهومی است. این نظریه نبایست سبب ایجاد این توقع گردد که روسیه همیشه یا معمولاً مشغول ایجاد موازنه باشد. موازنه استراتژی برای بقاست، راهی برای حفظ حیات مستقل یک کشور می‌باشد. همراهی و مدارا میان کشورها رفتاری رایج تر از جستجوی موازنه می‌باشد، اما این باور که رفتار رایج متمایل به همراهی و مدارا، نفی‌کننده نظریه موازنه قوا باشد تفسیر گمراه‌کننده‌ای از این نظریه است، و یک «مغالطه رقمی»^۱ است، یعنی نتیجه‌گیری کمی از مقدمات کیفی. بر مبنای نظم موازنه محور، کشورها می‌توانند خود را نه با افزایش منافع جمعی، بلکه با کاهش، حفظ یا گسترش شکاف رفاه و قدرت میان خود و دیگران سرگرم کنند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ارگانسکی، ای.اف (۱۳۸۰). «توازن قدرت، یک دیدگاه انتقادی». در علیرضا طیب. **نظریه توازن قدرت**. تهران: نشر روزنامه سلام.
- امینیان، اکبر (۱۳۸۷). «نگاهی به ساختار قدرت در نظام بین‌الملل در پرتو حمله روسیه به گرجستان». **گزارش راهبردی مرکز تحقیقات استراتژیک**. سال چهارم. شماره ۱۹۵، مهرماه.
- ایکبری، جی.جان (۱۳۸۲). **تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱**. عظیم فضلی‌پور. تهران: نشر موسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران.
- بول، هدلی (۱۳۸۰). «توازن قدرت و نظم بین‌المللی». علیرضا طیب. **نظریه توازن قدرت**. تهران: نشر روزنامه سلام.
- بهشتی‌پور، حسن (۱۳۸۷). «دو بستر و یک رویا» **همشهری دیپلماتیک**. سال سوم. شماره ۲۵، خردادماه.

۱ -The Numerical Fallacy

- جرویس، رابرت (۱۳۸۳). «یک ارزیابی موقت از یازده سپتامبر؛ ابعاد ثابت و متغییر نظام بین‌الملل». مهدی حسینی‌متین. **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی**. سال پنجم، تابستان.
- خبیری، کابک (۱۳۸۰ الف). «نقش‌های جدید روسیه در محیط متحول امنیت بین‌المللی». **ماهنامه برداشت اول**. سال اول. شماره اول.
- (۱۳۸۰ ب). «نقش‌های جدید روسیه در محیط متحول امنیت بین‌المللی: بررسی بیانیه مشترک آمریکا و روسیه»، **ماهنامه برداشت اول**، سال اول، شماره دوم.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۷). «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، **فصلنامه راهبرد یاس**، شماره شانزدهم، زمستان.
- (۱۳۸۸). «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو نظریه‌های روابط بین‌الملل»، **فصلنامه راهبرد یاس**، شماره هفدهم، بهار.
- فدروف، یوری (۱۳۸۲). «سیاست خارجی روسیه از یلتسین تا پوتین»، **ماهنامه برداشت اول**، سال سوم، شماره پانزدهم.
- فریدمن، رابرت (۱۳۸۱). «روابط ایران و روسیه در دهه ۹۰». داود رضایی اسکندری، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال شانزدهم، تابستان.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴). **تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسأله غرب**، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کندی، پاول (۱۳۷۴). **به سوی سده بیست و یکم**. ترجمه: فریدون دولت‌شاهی، تهران: نشر اطلاعات.
- کوزیروف، آندره (۱۳۷۴). «مشارکت یا صلح سرد»، ترجمه: بدرالزمان شهبازی. **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال چهارم، شماره ۱۴.
- کیانی، داود (۱۳۸۶). «استراتژی نفوذ روسیه در جامعه کشورهای همسود، واکنش اتحادیه اروپا»، **فصلنامه برداشت دوم**، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، سال چهارم، شماره ششم، زمستان.
- گورباچف، میخائیل (۱۳۸۰). «تفکر سیاسی نوین»، در ژناروید اتوتایل، سیمون دالبی و پاول روتلج، **اندیشه‌های ژئوپولتیک در قرن بیستم**، محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- لاین، کریستوفر (۱۳۸۶). «بازنگری در پندار یکجانبه گرایی: پایان جریان یکجانبه گرایی آمریکا». محمود یزدان فام. **فصلنامه برداشت دوم**. مرکز بررسی‌های ریاست جمهوری، سال چهارم، شماره ششم، زمستان.
- موسوی، رسول (۱۳۸۲). «رفتارشناسی سیاسی روسیه در عرصه تحولات جدید بین‌المللی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال هفدهم، پاییز.
- موسوی، علی (۱۳۸۰). «نقد و معرفی کتاب دیپلماسی جدید روسیه: ده سال سیاست خارجی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره چهارم، زمستان.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳). **تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل: از پیمان وستفالی تا امروز**. تهران: نشر قومس.
- نوایی، فرهاد (۱۳۸۷). «پیروزی بر قانون: تداوم پوتینیسم»، **همشهری دیپلماتیک**، سال سوم، شماره ۲۵، خردادماه.
- والترز، کنت (۱۳۸۲). «واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد»، در جان ایکنبری، **تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱**، عظیم فضلی‌پور. تهران: نشر موسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران.
- ولی‌زاده، اکبر (۱۳۸۷). «سازمان شانگهای یا ناتوی شرقی»، **ویژه‌نامه نوروز روزنامه ایران**، بخش بین‌الملل.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه: حمیرا مشیرزاده. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هیرو، دیلیپ (۱۳۸۶). «جهان در مسیری چندقطبی: قدرت‌هایی که در حوزه‌های انرژی. رسانه، تسلیحات و اقتصاد ظهور کرده‌اند». **پوران‌دخت مجلسی**، روزنامه ایران، دوازدهم شهریورماه.

ب) منابع انگلیسی

- Brooks, S. and et. al. (۲۰۰۱). "Power, Globalization and the End of the Cold War: Reevaluating a Landmark Case for Ideas". **International Security**. Vol. ۲۵, No. ۳: ۵-۵۳.
- Brzezinski, Zbigniew (۲۰۰۵). "The Dilemma of the Last Sovereign", **American Interest**. ۱, No. ۱ (Autumn): ۱۲-۲۰.
- Efegyl, E. & Musaodlu, N. (۲۰۰۶). "Possible Structure of International System after the Cold War Era". **Turkish Review of Balkan Studies**. Foundation for Middle East and Balkan Studies.
- Held, D. and Koenig-Archibugi, M. (۲۰۰۴). **American Power in the ۲۱th Century**. Cambridge: policy press.

- Nye, J. (۱۹۹۷). **Understanding International Conflicts**. New York: Wesley Longman.
- Rumer, Eugene B. and Wallander, Celeste A. (۲۰۰۳). "Russia: Power in Weakness?". **The Washington Quarterly**. Vol. ۲۷, No. ۱. (Winter): ۵-۱۸.
- Sorensen, G. (۲۰۰۴). "What Kind of World Order? The International System in the New Millennium". **American Political Science Association**, (September): ۲-۵.
- Trenin, Dmitri (۲۰۰۷). "Russia Redefines Itself and Its Relations with the West". **The Washington Quarterly**. Vol. ۳۰, No. ۲ (Spring).
- Vasquez, John A. and Elman, Colin (۲۰۰۳). **Realism and the Balancing of Power: A New Debate**. N.J: Prentice-Hall.
- Walt, Stephan (۲۰۰۵). **Taming American Power**. New York: Cornell University Press.